

سوال هجدهم

۱۸۶۸

واقعات سال ۱۲۸۵ هجری

من اصحاب السعیر هل فرعون استطاع ان يمنع الله عن سلطانه ان یفنی الارض وکان من  
 القاطنین انا انظرنا حکیم من بیته وبعثنا نفعه انا کنا قادیون واذکر ان اول من  
 نادى الشک لخصر بها الخلیل انا جنیناه ما یحیی ولقد ناعزوه بصهر صیبن فلان الشک  
 قتل مجرب العالمین لیتفقی بذلك نور الله بین ما سواه وینع الناس عن سبیل  
 الجحیم فی آیام ربہ العزیز الکریم قد اظهرنا الامر فی البلاد ورضنا ذکره بن الموحید  
 فل یدرجا الفلام لخص العالم وینجد من علی الارض کلها سوف یغلب اذ اذ الله وری  
 الارض حینه الابوی کذالك وطم من ایلام الامر علی لوح قویم وبع ذکر الکریم ثم اذکر  
 الارض الذی اسألت من حب الله وانه یساع عن الذین اشکره او کافوا من النساء من  
 وخصر الاحباب بحب سمع الشک الفردوس صوف یختمها تعالی الله الملك العبد  
 العظیم بحکم با ایتها الودعا، اسمی نذرا الکاظمین هذه البیانه الی فیها اجتمع علینا

چون شنید این خبر ابراهیم مشتعل شد و ایشان را نارعم کرد این است ای پندنگ خود بدست خورشید کن  
 عرق کن مار ابراهیم فنا بعد از آن برجا کند کن ای سنا ورنه سخن تو که با پروا تویم چه ای عرق در دریا تویم  
 جلد خندان غرت شکست که نظر ما زیند از این عزیز... زان طرف اجابت از مردان ذکرت میزان عرق دریا خرق  
 گرز تو صورت خرق صد کنیم خورشید عرق در کنیم... جودا کان زمین در نقاب جلد زرات بر باد خیزد  
 که جان خواهد شدن ایند از کبر بر حسان شد قدرت جماید گریه بسته و عدول نیست میفرستد هر هر آتش  
 چون شنید این نامه ابراهیم یک تنم کرد اندر زرب گفت کای زبان بر آید ز خون آید و منی غبت فرق در میان  
 زخم آتیش چیمان زمین من شمارا میرم با جوشین جلد از زلفک خود جا میدهم در پناه جوشین روی میدهم  
 خوانده نامه دست به پیش گفت من میبایم در زنجیر جلد یاران و ابل جوشین ای میرم با جوشین همچون چو

سوال هجدهم و شصتم

۱۸۶۴ م

واقعات سال ۱۴۸۵ هـ ق

الذکر و اخذت منهم نفحات الوصال بحيث انقطعوا عن على الارض كما و اقبلوا الى الله  
 بر وجه منبر و لو ظهر منهم مالا اذن الله لهم ولكن خفا عنهم فضلا من عند الله  
 الشوق اليهم اخذتهم جذب المباد بحيث اخذ عن كفضم زمام الاختيار الى ان  
 عرجوا الى مقام المكاشفة و المحمود بين يدى الله العزيز العليم فل قد خرج فعلا  
 من هذه الدباد و اوضع تحت كل شجر و حجر و دابة سوف يخرجها الله بالحق كما  
 ان الحق و فضي الامر من لدن مراب حكيم لا يقوم مع امر جنود السموات و الارضين  
 و لا يمنه بما اود كل الملوك و السلاطين فل البلاد ادهن لهذا المصباح و بها  
 بزاد نوره ان كنتم من العارفين فل ان انا اعراض من كل معرض مناد لهذا الامر و  
 انشر امر الله و ظهوره بين العالمين طوبى لكم بما واجهتم من دبابكم و طغتم البلاد  
 حبا لله مو لاكم العزيز العليم الى ان دخلتم ارض السرى يوم فيه اشعلت نار الظلم

عقبر آيند و گيرند از دوسو هم اوم اى ام عراق اريت او من بگويم خدا کوي جنين بعد چندى چشم بک بين  
 و کبير ل جدم شمشاد بود در خاطر هوى بگر نما بود آنچه ان رعرش قدرت شيك که عدد از نوردوى شيك  
 که چنين قدرت کنه ظاهر خوش که در آرد جمله شان را بيش که چنين بطوم عازد خوشتر که بجاي شمشاد نشد  
 مطلقا بر دوى خود نماز که من جنونم کرد و فع اين سخن ... الفرض شه و کبير ل جدم بود نماز عشق آفاق سوز  
 در نفس در ترنى روز شب بر لحن ابدع در قلوب کا پنهان آيات در کل ديار از جمال مه نيامد شيك  
 جدا از طرز اين سبى سحر هر چه دوى ميشتر آمد محرم هر دو گورد برامى او نظر جلوه اش گورد و دادم  
 از بلایا سبز و خرم تر شود از نمازش جلوه عالم بر شود چون در آنگاه معين انکه شا با جمع عمران پويده  
 آل و صحابى بنايادان شدند از بديوانه آبادان شدند بعد از آن ان بکثير تر نشد با نظا هر سهاضات  
 جلوه گر از مشرق و اورد شد از خوش و اورد غرق بودند غير زرمى



سؤال تيسر و ششم ٧٩

۱۲۱۵

واقعات سال ۱۲۱۵ هـ ق

ان الذي سمع نداءك لا يوثق فيه نداء العالمين والذي يوثق فيه كلام خبيث انه  
 ما سمع نداءك والله انه محروم عن ملكوته وما لك عظماء وافرادى وكان من اهل  
 خسران لا يترن عما ورد عليك اذك جعلت فحسبى ما لاحله الكثر العباد  
 ان قربان علمم وخبر وكان معك في الجالس والمائل وسمع ماجرى من  
 ذللك في ذكر ربك الرحمن ان هذا افضل مابين سوف يعث الله من الملوك  
 من بعين اوليائه انه على كثير محبط وياهي في القلوب حب اوليائه هذا علم  
 من لدان عز وجل فسل الله ان يشرح من نداءك صدور عباده ومجيبات علم  
 الهداية في بلادهم وينصرك المستضعفين لا ياتك الى ذواول عن نعم الله  
 ينصون آلف بربك العفو والكرم اخصر على الصغرى فخص الغلام عما عرفت  
 وذايت ثم الوى عليهم ما القينا اليك ان ربك يوثقك في كل الاشغال انه  
 محك رقيب ويهوى عليك الملائكة ويكبر عليك الاله واهله من الرضا  
 الطائفات حول الشجرة ويندرك بك بدمع بافلم الرحي ذكر من خسر كتابه  
 بافناء الرجة في السيلة الدنيا ودار البلاد الى ان يدخل المدينة واستجار في حمار  
 رحمة ربه العزيز المنيع ويات فيها في الصغر من نعماً فضل ربه وفي الاشراف  
 ضريح بامر الله بذلك خزن الضلام وكان الله على ما اقول شهيداً طربك  
 بما اخذت راح البيان من راحة الرحمن واخذت لك راحة الصوب بحيث انقضت  
 عن راحة نفسك وكنت من المرمين الرشيتم الفهد من مطلع آيات ربك العزيز  
 العزيز باو حالمين شرب حتما المعازي من حمار ربه وعقل من رلال هذه الشمرنا

سوال بیست و هشتم

۱۸۶۸ م

واقعات سال ۱۲۸۵ ق

فی ایام الله الفریز المجد اشکوی الله عما ابدت علی عرفانه و ادبک و اجازت  
فی یم فیہ احاطه المشکون باهل الله و اولیائه و اخریهم من البیوت و السلام  
و ادا و ان یفرها بیننا فی شاطی البحران ذک علیهم یافیه صدق و المشکون قل لو  
نظفون اذ کاننا لن یخرج حب الله من قلوبنا انا حلفنا للعد و ذک  
نفتی علی العالمین

واقعات ایام اقامت در گلپولی

گلپولی بعدی معمر و والی نشین واقع در کنر بحر مارا است و جمال ایسی در خانه که معین شده در  
و نزل و در حجرات فوقانیه با عاقل خود و خانواده اصحاب اقامت نمودند در حال اصحاب جمعی در حجرات  
تختانیه و نیز در قسمت بیرونی آبخانه و کرده ای در خانه ایست هستند که اسرای سابق الکر اسلامبول  
در یومی قبل از آن وارد کرده نزل دادند و میز آبچی رسید محمد و آقا جان را در خانه و دیگر مقرر کردند  
و حاجی ذبیح کاشانی و آقا میرزا علی اکبر زاتی بارفتن را به شان در خانه مذکور و نوبتی در حمام مجسمه ایسی  
و ایامی چند اقامت ایسی بنیل انجامید تا عمر افندی من باشی با فرمان دولتی از اسلامبول وارد  
در ایامی بدون مرکب ایسی میباشد و نیز باش امر سلطانی را معروض داشت که جمال ایسی و ابا میرزا

خیال دارند می توانند تقصیری ظاهر او را آورند با رنج از حد دولت در سر پریشان است و کن خاندان از یکدیگر  
در بنای خدمه داشته باشد امروز ظاهر در پیش منوش خواهد آمد که می گفتند و اگر چه دلایش اکثری منوش  
است دیگر نگوی نماید که این از اثر قدرت آئینه است که مستحق نظر نفس آن شده . نظر از کثرت  
مهر و جاد قزوینی که بهترین برای مگر جاد قزوینی است

سال هجرت و ششم

۱۸۶۸

واقعات سال ۱۲۸۵ هجری

چنین آریت در زبان و ظلم و عدوان روانید است و نور باشی تعهد نمود که بیانات و مطالب  
 چنانچه شنید و فهمید بسططان و اعضاء و ارکان رساند و از آن هنگام طولی کشید که مگر آنست  
 بانیمین رسید که جمیع اهل حرم و اصحاب در مکتب اسی باشند و مطابق میل رضای ایشان  
 معمول و مجری گردد و من باشی مجری اسی آمده اطلاع کرد و باصحاب نیز چنین گفت مطمئن باشید  
 کتل متفقاً و مرافقا میرود ولی چهارتن که نامشان در دفتر دولتی ثبت است مبلغ کرایه شتی و سایر  
 مخارج را ایشان تماماً بامن است و دیگران آزاد و مختارند و اگر گرفت را اختیار نمایند فقط  
 مصارف ناشار امیدیم ولی قیمت کرایه شتی و سایر مخارج و بااحتیاج در عهده خودشان  
 میباشد و جمال اسی این عبارت فرمودند که خدا برساند پس توجه بمسافرت شد و دست محمد  
 و آقا جان کج کلاه را نیز همراه کردند و اصحاب نهایت سرد و نشاط ورده و اپور برای خود و همرا  
 گرفتند و عمر افندی باضا بطبی دیگر که همراهش بود غایت شگفت داشتند که جمیع اصحاب و سواران  
 و صفار همچون بارضاه سرد بسوی حبس میشتابند تا در عصر نذر غره جنادی الاولی استیبار کشتی  
 برده و صبح یوم دوم ماه مذکور بهگی با عمر افندی و ضابطه بکشتیهای کوهک داخل رسوی و اپور  
 روانه شدند و در صحنه اسی آقا رضا شیرازی و سنی دیگر از حساب ملازم بودند و در حسن نزول کشتی  
 حاجی کاشانی و دو رفیقش در ساحل حاضر بوده و در غایت حزن و ماتر مورد تملقات و عنایات  
 اسی شدند و جمال اسی با ایشان وداع نموده بکشتی درآمدند و حاجی بالوح مذکور که حاوی خنابا  
 و عنایات بخودش بود با اتفاق بهرمان بعزم ایران مرجهت کردند و جمال اسی در کشتی قرار داد  
 اند بگر اذن جلوس دادند دریا مستطام بود و سان اسی بانند تسلی داده بخنابا نامه اتم ان  
 مخاطب نمود و می بعد بنوع مزاج این عبارت گفتند حال مزه دارد که واپور هم غرق شود و بطا



سال بیت و ششم

۱۸۶۸ م

واقعات سال ۱۳۸۵ هـ ق

و خادم نوشت و جواب مسائل نثه فارس دادند و سوال او بش این بود که دیون خود را باده کرده از مطالبه مدعی طلبکار متمول خود آزاد شود و دم توفیق تبلیغ امر اهل بیاید سوم آنکه بشهادت فخر کرده و سلطانین بوج تسلیم گرفته مخصی شد و چون نزد نیل و فارس رسید با بیغارت فریاد بر کشید که والله رایب اباسیح و فارس از شدت عشق و آرزو دیدگانش با بسید و کشتی یک بند در ساحل اسکندریه اقامت کرده و تنی چند از ایرانیان ساکن آن بند نیز که یکی از آنان پیرزاده بود بکشتی آمده با کمال محبت و خضوع فخر بجهت کشتی و مشمول عنایت شدند و در آنجا مسافری از ارضی مقدسه را از داپور مذکور بواپور دیگر که نیز اطرشی بود انتقال دادند و داپور حرکت کرده صبح بوم بعد بتور رسید رسیده لنگر انداخت و شبانه از آنجا حرکت کرده در نیمه بیافارس رسید و نیمه شب از آنجا حرکت کرده روزی بعد در مقابل حصار رسید به استیلا و چون

ناله صد شهر گهاشد پید گوشت شهر محبت مسجد نهفته آنجا ز راه آنجا زین منقعلی سازند از شده در حزن تا که آنجا یکس و تنه از دهن جسدی در قبرس شوند حضرت سید مشکین قلم باقر و صفار غرقه بفرم هر یک از محبت با بدلی هر چه کوم صفشان بنی قتل خو که فارم شد به پیچید چون کایه از آن کایه حرکت بران و آن ایران آگه از در زرقا ناله بار شسته از آنوقت سر نهادند بیاری در دم کایه قیر به نیا ز خه اکرم بجایست زندگان چون کنم چون غیبت از آن بر دگم منقلب شد قلبه از حاق عرش چون بگریست بر آنجا انقض شد امرشان بر سر کرد رفت در گریان سان بر کرد عجب صفار به نازان چما چون شد محروم از دنیا در با بهای کف بصورت بند خویش از فک در دریا کشند چون معنوشه حوزع بهما اعرش لید اول با سوا آفتان او خسته در زلنا شر که فراموش شد بلا می کرد چون که شد در قهر در آه از کون خیال خواصا که شد در حزن عمری از نو داد او را کرد کار مانده از دمی بکلیت یادگار انقض آنقدر با صده نزنند مشا و شکر دار و حکا شدند

# سال هجرت هشتم

۱۸۶۸ م

واقعات سال ۱۲۸۵ هـ ق

برآمد آنگاه دیرا با ابراهامان که همگی چشمانی اشکبار و آبی تشبیه داشتند و جمال ابی نسیبی داده  
 دلجویی کردند برای قبریس برونه و با بچه جمال ابی و پسران بساحل حقیقا فرار گرفتند و ساعتی چند  
 توقف کردند تا آنکه کشتی شراعی حاضر شد و اشیاء را نقل دادند آنگاه همگی وارد کشتی  
 شده روی بعلک رفتند و با اینکه دریا آرام بود از شدت حرکت سینه حالت ابراهام منقلب  
 گردید دلی در کمال سردی بساحل رسیده دارد منفی و محسوس شدند و این در یوم دوشنبه چهارم  
 شهر جمادی الاولی سال ۱۲۸۵ هـ ق مطابق ۳۱ اکت ۱۸۶۸ بود که اراضی منقده شهر  
 تاریخی عکا مقروضت و افاضات جمال اقدس ابی واقع شد تا رایت استقلال بیعت  
 بدیعه عظمی در آنجا با وج ارتفاع رسد

## وصف عکا و اقامت ابی در قلعه عسکریه

عکا شهری قدیم و قلعه حصین و قدیم واقع در ساحل بحر الروم که دو چهار قطره متداخل رفیع بر فراز  
 در سنگ گرداگرد آنرا احاطه داشت و دروازه وحیده عظیمه و تقیل اهنینش را در آنجا  
 زین میان باز کرده بهنگام عشاء می بستند و از دخول و خروج نفوس مانعت میکردند و سکنه  
 از اعراب مسلم و یهود و غالباً عاری از آداب و خصایل معرفت و ذنیت حاضر و در آنجا  
 در محاربا پاک و موج و بار یک و در شبها تاریک و اینجه عمودا پست گفته و چرخین و  
 محروم و خالی از آب مشرب بود چنانکه در مسافت بعیده از بلند از چاه همین است آب  
 می گرفتند و یا از طریق ابی که راهی غیر مستقیم و نامعمور بود بمسافتی یک میل رفته از آب  
 کابری عمل برده شش و یا بواسطه ستور می آوردند و تقریباً در طول نیم ساعت آب شهر  
 برسانند و هوای غیر صحیحی در زمین نمناک و حرارت پر از آرزو بسیار داشت چنانکه کثرت

سال هجرت و ششم

۱۸۶۸ م

واقعات سال ۱۲۸۵ هـ ق

محل بود که آقا رضا شیرازی با عاقله اش مسکن گزیدند و نیز در جانب جنوب شرقی محله های خوبی  
وسیع بود که یکی را آقا میرزا موسی کلیم و دیگری را سارا اجناس خیار و منزل نمودند و اغلب  
خالی ماند و در جانب غربی حجام و وسیع خوبی داشت که برای شش شو بکار میرفت و آن  
سید محمد اصفهانی و آقا جان کج کلاه تبریزی را نامورین و گماشتگان حکومت از  
جمع اجناس خارج کرده در جانی دیگر بدون از قشقه محل دادند و در شب اول آقامت در شش  
از جهت گر سنگی و تشنگی تعب و مشقت شدید شد چه آب حوض گمنه و بدر آنکه بود  
و مستحقین اجازه خارج شدن و آب درون ندادند و کر چه مقدار می برنج مطلق از خانه  
عبد الهادی پاشا متصرفه شکار آوردند ولی مکتوب بود و اعصاب نسوان خصوصاً اصفهان

در حکا روزی متوقف برای سیاحت افندی که در کربا بود منزل و میان در دو چهار مقام را میفرمایند در مقام چهارم دای بیل سفره  
دارد شدیم که با فله های نور مار استقبال نمودند و صدای روح ندادند که عنقریب من مثل انراض در ظل این ایام داخل شوند و  
بنده چون در اسکندریه بسم حکما را از مقرر برایم ناظر شنیدم که در بر شام است در ظلم خلوه نمود که دای بیل که در کربا  
سیاحت است باید همین حکما باشد چون عد و حکما را با همزه خطاب نمودم دیدم با عدد بیل یک است و در شش  
عرب در صنف حکما نوکر این مکتوب کردم در سال سوم لوجی با قمار یک از اجزای عواقق نازک با این آید در آن محله  
نیاید یک بک کلین من دای بیل و در ارض سردخانه مرادیه فرزند مرعی را نسیم نامیده دیدم آمد و بر شانه  
در حسی که در بیت بود نشست و سه مرتبه ذکر نمود و محراب آمد با آمد و بعد ذکر بر شام را فرمودند که ارض من شش است و محل  
انبار و صفیا و مارا بان ارض میرند و در کلبه بر لم معلوم نبود خیال هر است صحبت فرموده بودند با صحاب گویند که این  
سفر مثل سفرهای سابق نیست ما را بجایی میرند بود که در آنجا اعمال جمیع بنیاد مسیوت میشود و جمیع لوازم آینه وجود مجرد  
یکدو هر کس مرد این میدان نیست از همین جا بر کسی که باطل است برود و از امتحان محفوظ بماند و آلا بعد از این بر



سال هجرت و ششم

۱۸۹۰۸

واقعات سال ۱۲۸۵ هجری قمری

و پس از چند بوم بجای نماند شتریه قبلی چنانچه برای بعضی چند باره در برای برخی قرونی قرار دادند و بر اجابت نسیم کردند و طوبی کشید که سجونین گرفتار تب نوبه و مریض شدند چه فصل خريف و موقع بروز امراض بود و آنان با جهان مشروب و کول و نیز هوای مرطوب سنگین عکاسی شدند و رجال و نساء و شعاع و کبار تب و بیمار بهای سخت و چارگشتند و فقط عخص اعظم بستری شد و بنفته پرستاری بیماران پرداخت غذا و دارو ترقیب و تنظیم همی کرد و در حقیقت ایشان شست و آقا میرزا موسی کلیم و آقا رضا قاضی شیرازی معاونت و مساعدت نمودند و بعد آنکه سه تن از آنجا یعنی آقا ابوالقاسم سلطان آبادی و استاد باقر و برادرش استاد سمیع خلیل کاشی را بر حین شدت یافته وفات نمودند و اجسادشان بر جای ماندند و نیز سجونین مصرف بکنیز موجود بود و نه احدی از آنست و دولتیهان اقدام کردند و عخص اعظم قایمیه میزار فرستاده و تقویت نازل بهراج کرد تا اجساد را غسل رکفن نموده برای دفن حقیقتاً از دین در تبرستان خود مانع شدند و لذا در محلی خارج از تبرستان دفن نمودند و واقعه اعرض عظم خود چنین بیان فرمودند جناب آقا محمد باقر و آقا محمد اسمعیل مثلاً مریض شدید شدند و طبیب و دوائی در میان نبرد آند نور چشم در یکشب دست در اغوش یکدیگر صعوه و جهان ابری نمودند و یاران را بجزت میپایان آمد خستند آنشب جمیع کربان بودند صبح خوابیم تا جسد مظهرشان را برداریم عوانان گفتند شمار خروج از شدت جانانه ایند جنازه را نسیم کنیم تا غسل رکفن و دفن نمایم ولی مصارف شما باید تکلف نماید از قصاص چیزی موجود نبود سستی آید و نیز پای جمال مبارک بود جمال مبارک روحی لا جانة الفداء استجاده ما از زیر پای مبارک برداشتمند و فرمودند بفرستید و ابوانان بدید بصد و هشتماد غرودش استجاده فرودش رفت و نسیم همکاران شد ولی

# رساله بیست و هشتم

۱۸۶۸ م

واقعات سال ۱۲۸۵ هجری

ایمان و استقامت و مسرتی که در محضر ایهی داشتند ایام دلیلی را با دو کار و آیات و الواج و  
 مناجات میکرد زانند و مرا بطه با بین عراق و ایران و غیر ما با محضر ایهی متقطوع بود بلکه غالباً از  
 متر سبب خبرند اشتند و سخت پریشان شدند و اعداء اخبار کذب مخزنه هر سو گنیزند چنانکه ارباب  
 اصفهان انتشار دادند که شمس جمال ایهی غروب یافت و بر بنایمان را بوحشت و اضطراب انداختند  
 تا بالاخره با یکدیگر مشورت کرده به مسئله نگر افغانه انگلیس در خلفا محاربه نموده خبر بدست  
 و قبضشان بیا سود و در عین حال مصائب و بلاهای دارد از هر طرف روی شدت میگشت

## فتنه در آباد

در قصبه آباده بجز یک و بیسیج سیدی روزه خوان فتنه همچنان بمجا رفت با اجبا که چند  
 بود در اینجا طلوع و قیام نمودند برخاستند و حاجی قاضی از علمای مستند قصبه استناد  
 از اجبات فرمادند چندان خوب و تازیانه روند که بدشس مجروح و غرق خون گردید و بعد  
 با از موئین برآمد و مفدا کت سعایت و سکایت از استناد علی اکبر مذکور بشیر از نزد  
 والی انار پس معتقد اند که خزه و میرزا نوشت و والی استناد در بشیر کشیده ولی جهاد است  
 دیده از مشرمان و مشالم مجرمتد اطلاع یافت او را از آباده بشیر از اجبار نموده و قیام کرد  
 و استناد را با لطف و مهر باقی با بارس و استناد

## فتنه در لار

علماء و قهقذین نور سعایت از بستگان جمال ایهی و اجبای تا کر نمودند که در جمعه و خروج بر  
 میباشند و بجای میرزا ضاقتی تکیم برادر جمال ایهی نسبت دادند که مبلغی از لار نزد بشیر  
 از فرجه نمود رسید و بدعت مردم با بره برید مشغول است و شاه متعرض شده حکیم را و مستبکر کرده

# سال نیت و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ هجری

۱۸۶۹

عجیب بر بود و اینکه مسجد داخل شد خود از دست مردم رها کرده بر غیر برآمد و نظمی فصیح در  
 حضور این امر ادا کرد و در خانه مقال لوجی از جمال اسی از بغل بیرون آورده با آن بنگ  
 جناب نیت اسی بر وضع قیادت کرد و مردم هجوم کرده و پیر از غیر با پین کشیدند و حضرت بسیار  
 وارد آوردند و فی الحال جمعی مفاخر ضمارا که مردی مشهور با بانست و تقوی و ایمان بجهالی  
 اسی بود گرفتار کرده سر برهنه و شالی برگردن انداخته مسجد آوردند و هر دو مظلوم را کتک  
 زدن و لعن گویان بازار برودند و هر که رسید با هر چه که توانست ضربتی بر ایشان وارد  
 چند آنکه یقین بر طاکشان نمودند و اجسادشان را بخانه که معروف به قریب خانه بود انداخته  
 داشتند و بخانه مفاخر ضمارا ریخته تمامت این شبیه و شبیه خانه را بدارت بردند و شورش  
 در آن روز تا وقت مغرب بر پا بود آنگاه مردم متفرق شدند و در آن هنگام دو مظلوم مجروح  
 مذکور در غریب خانه بهوش آمدند و هر یک دست بگردن آید بگردن انداخته روی بهم را بوی  
 و نیت تبریک گفتند شوق و شمع بر شوق و استقامت نمودند و تنی چند از احباب  
 خود را بیدار ساخته ایشان را بوده بخانه خود بردند و بمحاله بر دستها بردند و بعد از چندی هر دو  
 بهبودی یافتند و بنظم در طبس نزد عماد الدوله کمران شفاعت شکایت کردند و آن  
 نامور و بزرگواران فرستاده چند تن از رؤسا، اشرار را دستگیر کرده مجرمین نمودند ولی آن  
 معنوی را از جهت نیت نماندند و نیت مسترد دارد و اینکه نامورین مجرمین را طبس گرفتند  
 مجدد آبنامی نویسنده تعرض نیت بدو مظلوم مذکور نهادند چنانکه هر دو را چهار جهاجرت از آن  
 اختیار کردند و سر به بیابان و اطرافیه و قتل نهادند و سرگردان گشتند و در چند  
 شش ماه در ویش علی اکبر از احباب را گرفته نزد میر محمد خان امیر و کمران تاجین بردند و او



سال بیست و نهم

۱۲۵۶

واقعات سال ۱۲۵۶ هجری

در برتر و تحت معالجه بسر بردند تا صحت یافتند .

اوضاع و شداید ایام جنس در قشله

سید محمد صفهانی و آقا جان بیگ نیز از سبب این که همراه مرکب ایسی وارد قشله شدند  
 پس از چند روز در حرات تغییر محل از حکومت نمودند لاجرم ایشانرا در حجره خودانی مجلس خلوتی  
 که مواجبه اداره بله بود مسکن دادند تا در این از اجابت شناخته بحکومت اطلاع دهند و بعد  
 ابواب مراد و معاشرت جمال ایسی گردد و عقائد او امام المالی نسبت با عجم و خود مسلم نیست  
 با مرید بیع نیز مساعدت و میر فخرت نمود و حکومت با جوار اغراض و نهنگها و تبرکی با آنها نیز از آن  
 دادند و کمال برادر و اهتمام با جوار مستور مذکور بود و غرض از کار تغییر قیام المالی شکا و دور شدن  
 نسبت بنیادهای که از این جهت بر باید قیاس کرد که در بد و دور و جمال ایسی حسب مشهوری  
 که یافته بود اینها در تمام مجتمع شدند تا در ایام عجم را نماشا کنند ولی اینکه از آن  
 تاریخ مبارک افتاد و جمله لا اله الا الله محمد رسول الله را خوانند چینه حاصل کرده و در آن نیز  
 از این سخنان منع کردند و با بحکومت بنیاد شدت بخت در اینها هم با بر کمال شدت  
 ولی اینها در جزین آمدند و در آنجا بخت شد و معاشرت گشته و در جهان ایام  
 اولیه بجز ایسی که با هم این برای و درسی احوال بسیار از مذکور بخت شد آمد و دانست و با الله بر این  
 اعظم کرده منت و بنزد بگردد و اوصاف غایت صبورین برای المالی بید بیان و منت و بر کمال  
 دیگر نیز در خارج و در آن قشله بملاقات سید شریفه اخلاق و عرفان و بیان گشتند و بر کمال  
 یافتند که در این روز و بجز این قشله از جمال و لایقند و در آنجا بخت شد و جمال ایسی بر کمال  
 اینکه سلطان عبدالعزیز و ارکان دولت عثمانی را از معاشرتشان با او بیجا کردند و در آنجا

نزد حاجی علی حضرت جیسری آریخت و غیر هم عرفان و ایمان حاصل کرده بجهت و تمایز پنداشته  
 و در آنجمله متصرف علیا که کردی از پادشاهات شام بود مشاهده تمام دولت و مملکت و تمام اقسام اراوت و احوال  
 حاصل کرد و شبی در محضرش جمعی از علما و معارف سیرین و نیز خواجه عتی از علما بردستان است که در آنجا  
 از حضرت سیرین سیرجان باری جمع بودند و هرگاه آنجا آورده و مناظره و بیانی گرم شد و سیرجان با دلائل قویة  
 اثبات و بیانت عیسوی که کرده بر اسلام حمل نمیزند و حاضرین از علما و معارف مذکور سیرین را  
 و میترسند و این فرستاد بر پادشاهت بزرگت و بیانات عظیم که گاهی شنیده است  
 بخاطر آورده و کسر آتش فرستاده و او را شمس خنجر نمود و ایشان قبول فرموده و اردو مجلس نگه کردند  
 و حضور بر جایستند تا آنکه کردند و پادشاه خجالت و تقاضای از حضرتشان کرده معروض است و سیر  
 و خوش بوقع بود که قدم برنگر فرمودید و منجم شمس بعد از صرف تمام مسائل از فرین و استخوان نموده  
 هر یک را جوابی کافی و شافی دادند چنانکه همه اقرار و اعتراف نمودند و گفتند که اینها را از حضرت  
 نرزدند که تاکنون بود که این مسائل را معضله را جوابی از ایشان نگفتند و اینها را از حضرت  
 آینه توان دادند و ایشان را این مسائل از آنان پرسیدند که همه در جوابت از آنکه گفتند که  
 و مساکت ماندند و با آنکه همه سیرین که تاملی نبودند و بنای این اقرار و اعتراف  
 کرده گفتند در آنجا نیست که علیا با نسبت به این تمام شمس را که گفتند که سیرین  
 شام از هر جهت اولی و حسن بسیارند ولی مورد کین و کفر و کینه و کینه و کینه و کینه  
 که بشام برویم و مراد شمس آنکه در آنجا آمده و تمام تمام است و اینها را از حضرت  
 و اینها را از حضرت سیرین که در آنجا بودند و اینها را از حضرت سیرین که در آنجا بودند  
 که بیان حضرت علی است که تمام تمام فرار داده سخن را تمام بکنیم و پادشاهت تمام

سال مبعوث و عظیم

۱۸۶۹ م

واقعات سال ۱۲۸۶ هـ ق

تبیح نمود و لذا بعد از ظهر خارج شده در حالی که اطراف باش نادستور داده شود و این پیام در روز سوم قبل از ظهر بدر رسید و نظر بانیکه عیض عظیم صلاح دانستند که در قدس برو و جمال محمد مصاریف و غیره را به پیش فرستادند و امر حرکت بداد نمودند و او با بعضی از اجابت پیام آورده حاضر بودند و داغ نموده غمگین بودند و چون بدوا در رسیدند محمد که مترجم بود و بر اوید و بطنیه خبر داد و اگر گرفته بسرایه برزند و پس از توقف و بازخواست اخراج کردند و هم بادی بر از حرفت گرفت روانه شده در قدس قرار گرفت و بعد از او میرزا مادی شیرازی محمد حنفی تبریزی ملقب بمصنوع بانکه در تجارنی از دولت ایران بقصد اقامت و تجارت گشته در تنگا وارد شدند و بطنیه نزد دروازه بنوع مذکور خواستند اما نرا نیز مانعت نمایند و ایشان را بیکیل قونسل دولت ایران مصدقین محض مرسوله کرده نائب قونسل مذکره ایشان را دیده حمایت کرد و لذا امینم شده مسکن و دارالتجاره خنبار نموده و مرکز را بسته شدند و میرزا مادی مذکور بنام خندان احد نزد اجباب مشهور گشت و خلیل مذکور پس از آنکه مدت چهار ماه در قدس بیت اللحم و خلیل الرحمن بمنازه پیمان صبرش بپرز گشته سوی سخن عظیم شتافت و در خارج تنگا روی بقتله همی طرف کرد و هنگامی که بنهار مشغول گشت بادی ابراهیم تنگا نمود ناگهان باب شهابک قلعه باز شد و جمال ابهی عیان و نمایان گردید خلیل تقریباً عیسا

محمد حنفی منصور ترک و عبد الاحد شیرازی سببانی چند در تنگا بزرگت تجارت کردند و موفق بعضی خدمات شدند و بادی اندک اندک بواسطه معاشرت با بدیان و چهار احوال سود مخدوم از رضای ابهی گشته منصور بقیه بقیه در گشت و بساط تجارت و عزت عبد الاحد بر چیده شد و او در سال ۱۲۹۹ در گشت



سال هجرت ۱۰۳۲

واقعات سال ۱۴۸۶ هـ ق

۱۸۵۹ م

و دستوری که میرسید مجری میداشت و گاهی خود بمسافرین فرستاد و بکادرا آمده اجراء  
 دارد و این را خبر میداد و مراسلات را گرفته بهر جا که لازم بود میفرستاد و نیز استناد اسمعیل  
 معمار کاشی که بقیم طهران و معمار شاهی شد و در بنای و بخشش و خوشگذرانی و معاندستی  
 بود از طریق موصل رسید و در خارج حیفاً موجوده شبانک قتل با آداب کاطبه بسناد و جمال  
 از شبانک با دست خود شد قتل و غایت فرمود داد دولت ضعیف چشم ندید و مدتی در  
 نهایت عشق و پیغمبری با منتظار بسناد و عاقله ایی از ملاحظه حال انموذجی مخلص متاثر  
 همی گریستند و بالاخره با روزی اتفاقاً مقیم آمدند و در دیده بغاری در کوه کرمل حیفاً در شبها  
 اقامت جست و بخورده فرزندش در کنگاد حیفاً و ناصره امور محاش خود را تهیه و اداره کرد و نیز  
 آقا اسد به برادر ضعیف مذکور و پدر جان فرزند مقیم حیفاً شدند و نیز آقا میرزا محمد علی قاضی  
 (جلیل قاضی) با سوز و کداری عاشقانه بغیرم زیارت رسید و بیخود مذکور مواجده شبانک قتل  
 زیارت نامثل گشت و بپور و عکا نیز موفقی گردید و مدتی در خارج بندگانی دور و گاهی نزدیک  
 شده ایام را بقناعت و آرزوی زیارت گذرانده و عهد نامه نام سببی از اهل سوزیه را با بطور  
 حکومت سلمانی بشارت داد و ادبی ستر و حجاب بین مسلمین و سببین از اعراب بقوه  
 روح القدس قیام کرده و لسان میان دربان گشود و با کتاب قرأت و تخیل استعدا  
 دست نهاد بر حقیقت این امر نمود و نیز بهمت بر جواد پافس اکرده و تندیب اخلاق و اعمال  
 سرورده و ما خود از همکیشان و هموطنان نهاد و ما لاخره از شدت غلیان غیرت برای آنکه  
 نمونست اعمال غیرت را به سابق با تعالیم مفقوده نماید خود را از آنجا که در و نیز از غیر  
 مذکور بتخیل بقوه ای که خصم عظیم بودی داد تبرک بسته سر مایه کرده است و دور کرد

سال هجرت ۱۰۵۰

واقعات سال ۱۳۸۶ هـ ق

۱۸۶۹ م

تقرضات و موافق مذکوره هر چند روزی از اعمال سید محمد و کنگلاه زمام صبر از دست داده بجز آن  
 شکایت میکردند و جواب میدادند که متعرض نشوید و بخدا و اگدا بید و چون از حد بگذرند اخذ میشوند  
 و در عین حال نفوس شهروندی از اجتهاد و ائین بقتله تشریف حضور یافته و امور خطیره صورت  
 گرفته و از جمله نفوس که در آن ایام وارد شده بزیارت نائل گشته حاجی شاد محمد (ابن البیان)  
 منشادی و حاجی ابوالحسن (ابن) اردکانی و قاضی علی بزوی و میرزا آقا بزرگ (بدیع) نیشابوری  
 و حاجی عباس ناصر بغدادی و محمد ابراهیم خیاط و استاد محمد علی صباغ از اهل فرات و از راه  
 نایبه یزد و غیر هم بودند و در این مذکور که تفصیل احداث در بخش لاس میادیم با استغناء  
 تجارکی بعنوان حج و تجارت چون از ایران غم درود با عرض مقصود و سخن محکم نمودند طریقی آذربایجان  
 و خاک عثمانی را سپرده و اردو خاک شدند و بدلت موافق مذکوره در حال قتله بیشتر گشت و حاجی  
 ابوالحسن مال التجاره را فرودخته چهار بیتر فکه نگاشتم بواسطه بعضی قبا نعیم محضرمی کرد  
 و دستور فرمودند که چون برای شسته بگرمانه بده میروند او نیز بعنوان استخام پیام در آمد و محبوب  
 از دور زیارت کند ولی تقریب بخوبی و حاجی از استخام پیام و دستور مذکور با کمال سرور بکجام رفت  
 سخت در خنکن جمال اهی زیارت کرده حسب دستور نظار شناسائی و ایمان نمود و در  
 صحن حمام همیکه نظرش بیکیل مولی الانام افصاد که لکات بر کمر بسته خضاب کشا نمودند و  
 محل را خالی از اینها نگریست زمام خمیده از دستش رفت و خواست بر آینه ایشان اضافه  
 بوسه زند تا گمان پایش بپذیرند و سرش بشکست در آنحال جمال اهی بطن مریخ از طرف  
 و فراج و نگر بوی فرمودند قرار با دشمنان چنین نبود و حاجی بهین مقدار از زیارت با چهار کتفا  
 کرده حسب الامر محبت ایران نمود و با بکله بواسطه مسافرتن زائرین مذکور و غیر هم الواح

سال هجرت ۱۰۲  
سال هجرت ۱۰۲

واقعات سال ۱۲۸۶ هـ ق ۱۸۶۹ م

وقد مرنا عبدالحاضر من العرش بان ارسل اليك صورة كتابه ليشرفك فيه  
مؤدود ربك واخذك بايدي الفضل وجعله منقطعاً عن العالمين فلو لم انظر في  
ذلك الامام الوي احاطنا بالبلاء انه اشغل بنا وحي وذكركم على شان  
ما منعه القضا باكانه خائن من كونه وجهه ربك العفو والرحيم ينبغي لكل نفس  
بان يكون ثانياً في حجب مولاه بحيث لا يظنهما ما يظنهما في الابداع كما ما منعه  
هذه القسنة الذمما واستضا فظلمتهما كذلك كان ربك مقدر اعلى ما  
بنا وانتهى العالم اعلى ما يورد لونه كرم كل ما ورد علينا الحزن ولكن فاعلم باننا  
نكون في فرج مبين وفي كل ما ظن الحكمة فوق بظهورها الله بالسنن وحي  
العالم بهذا الماء الذي عذب منها الكوشر والسبيل وداوينا اليك  
الولع اما ذكرتها اسم احدنا فاعط كل واحد منها المن بعد في وجهه نصره اللهم  
وذلك بكل شئ عليهم

اينچه خبر سوره مبارکه که اگر چه غصه حرکت از ارض سرد باي دارنده و آن تايم از ذکر بيان و عامه دنيا ابن عبد خارج است  
م بخصيصاً آن آيه ربه و ربك شين و لكن جنبه از مختصر عرض ميشود که بشي از شهادت ساعت گذشته از روزی که جناب اسم الله جل  
بدر نظر مراد ایشان که تا صبح هم مضمود بودند در باوقفت از شب برود مال بگیرند و از آن ارض خارج شوند این بنده بخبر که شربت  
حسب الامر ماور شد و حضرت شيخ البصاح خارج شدند بعد از چند ساعت از صبح خروج ایشان آمدند و استفسار احوالشان نمودند که  
چه شده و کجا هستند جواب مختصری کردند و فرمودیم بعد بفته ساعت شش جمع جبار از باخبر و غیره که در وقت شمول بودند جمع  
کردند بیاب و حبس نمودند و اطراف قریب بفته ضابطه عکس بر گرفته و از باب شکی آمدند است حضرت اعظم هم عرض داشتند  
حسب حکم باید گنج بولی در شرف برید و دیگر چه عرض کنم که چه واقع شد تقسیم که چنانچه در بیت بود بسم ابراج تبارج رفت و بعد



۱۸۶۹ م

واقعات سال ۱۲۸۶ هجری

بسم الله الامیر من الممالک ان با ایتها الناظر الى الوجه فاعلم باننا و درنا مع بین  
 انفسنا فحسبنا الحکما و انما الخرب البلاد کلها و عند خروجنا من مدینه السرفطع الحدیث  
 عرضا للعدا و فی حین الرجول فی هذه الارض نبت احد نفضه فی البحر خربا للفراف  
 و ظهر من فعلها ففتح الاکبر فی المقامین فبحان من یقلب العباد کف ثا و بعد من  
 من اوار بفضله و انه لهو العزیز المقتدر الوهاب ایضا بسم الله لم یمن علی الاشیا  
 فذکر ان عندکم الرحمن فی سجن اذ رای اجمان نسان امک الحسین بد الفضل  
 و اطرد الحسین بد الحدیث مع ان له عنده مجرب فی بشری شأن من الشون و انما فکون  
 فی العلبس مع سبب من انفس من الذین لا یجروا مع الله و منهم انفس معدودات من  
 الذین نبتا ما عندهم من الخراف الدنیا و ما یضربوا بالفراف و طاروا فی فی الاشیا  
 الی المقام بانه هم الذین عن اذنا و یقیم الفریض المنار نسل الله بان یفهم علی و یکتب  
 و یوضی و یحفظ النکل عن النفس و الهوی لیطوفوا فی حوله و یحکون بامر اذن الفضل  
 فذکر ان ان اذکر مدح و در بیان انه یجربک عن خیر الشیطان ایاک ان نفضله  
 فوف نفق الدنیا و یغنی الملک الربک العزیز المنان

بعد در این وقت که شایسته است که بسیار درین وقت شریف آورده و چهار نفر از جنود  
 نوزده خجاست سراج و حجاب مشکین قلم و اما قمر باقر و آن عبد الغفار خراسانی که در وقت که ما بریم این چهار نفر  
 بتبریس بریم حضرت نباله آورده بعد از چند دقیقه مذاکره خجاست قلم بعد از خور از عرشه کشی بر آمدند و  
 روحا من حبه و انقضاء و توالیه و سینه فاشه و بعد بویا وارد شدیم در شد عسکره منزل او اند و شب درود و حمد  
 حرم نبود پاشا شام دستاورد انهم باطفال داده شد و بود در مدت حرارت و گرمی و آب شکر و غذای مفید دیگر  
 معلوم است که چه گذشته و کن از فضل الهی در کمال مدح در بیان آورده و مستقیم خوف بضرر عباد و باکن در

سپاس بیست و نهم

۱۸۶۹

واقعات سال ۱۲۸۶ هجری

و متصرف بود بهر از فنون و احوال مغرب و در نهایت چه نصیحت نمودند اندک مثل سباط  
 فخر و غضب شد اندک <sup>الی قوله الاصلی</sup> با آنکه جنس و صاحب تکانش و بهر افزودند  
 ضباط عکس به کل را احاطه نمودند اما تا و زکودا صغیرا یکبار اجماع دادند شکر تمام منزل  
 دادند شب اقل جمع از اکل و شرب ممنوع شدند سینه که باب فتنه و اضمار عسکره  
 اخذ نموده و کتل را منع نمودند از خروج و کسی نکر این نرا بنقاد حتی آب طلبیدند  
 احدی اجابت نمود چند است که میکنند و کل در مسئله حبوس ... و از خانه  
 دیوان و هر شبانه روز سه و پنج نان با سر آمدند و احتیاج از هر اکل آن  
 نه از اول دنیا تا حال چنین ظن بود و نشسته نگشت <sup>عنه انظر الیه</sup>  
 بین الارض و السماء لم یکن کتوم و لا ذکرا <sup>من الذم</sup> من انقصوا ارواحهم و اجسادهم  
 و امر الحکم صبا لله المفسر العزیز القدر کفی از این عند الله اعظم است از  
 ملک و سلطنت و عزت و دولت شما و لویشا ایچیکم هیا منبشاً و  
 یا خذکم بظهور من غنم و فطع الفساد بینکم و یختلف مما لکم اذا ترحوت  
 و تضرعون و ان یجدوا الا فضلکم من معین و لا نصیر <sup>الی آخر بیانات</sup>

رساله مشهوره است و قاضی بزرگ (پس بیچ)

بزرگان بزرگ بن حاجی عبد الحمید نیشابوری در بقیه استیفاء قطعه طبرسی که شرح و شرح آنست  
 بیستیم بسن هفده سالگی سرشار بوده شوق و ذکا کاری برای زیارت و انجام خدمت دارد حکما  
 شد و غصن اعظم و برادر شبانه با خود بقیه بود تا بخورد و حضرت امیر اهل گشت در ضمن  
 بیانات که خدایا که میفرمودند از لوح سینه می که در آورنده آنکه <sup>التمیزه</sup> برای امیرالدین شایسته

سال سی و نهم

۱۸۶۹

واقعات سال ۱۲۴۹ هجری

مذووع السانحة بفتح الكتاب بكمال المصنوع والادب وبقوله هذا وصل من لسانه  
 السجون وبقية ان يكون على شان ان بامر السلطان بالقتل لا يضره في  
 نفسه وبقية الى محل القتل وبقوله اي رب الله ما جعلتني ناصرا لامرك  
 ووزيرا في الشهادة في سبيلك فوعدك لا ابدل هذا الكائن بكائن الا كتاب  
 من كتاب ما قدرت لهما من بدل ولا يعاد لهما الا الكثرة والسبيل وان اوكه وما  
 تعرض عليه بقولك اني اريد ان ارضي بك في حياك ولكن ما اودته  
 اني سبيلك ولو ان اودت ان تصنع لادب في حياك ولكن ما اودته  
 هو خير لي اذك تعلم ما في ضمي وبقية اعلم ما في نفسك وانك العظيم الجليل

نادر زری که موبک شاهی بخارج شهر درگذرد که برای صید و تفریح آنست گردید بیرون  
 شتافت و در حالیکه برهن سفید طویل اثری در بر و عصابه سفیدی دور سر پیچیده داشت  
 در محرابی مرتفع که مواجه و مورد توجه شاهی بود روی بکنایه بسته و لوح را بر سر دست  
 مرتفع گرفت و قبل از ظهر روز چهارم شاه را در حالیکه از شکار مرجهست کرده بود در میان نظر  
 بروی که بغایت ادب بسته بود افتاد و آنرا ابراهیم امین استخوان را برای تحقیق حال  
 مأمور ساخت و او رفت و پس از وقتانفی چند عیونت کرده معروض داشت که جراحی  
 است از عینا آمده و از جانب بهادته اطلاعی دارد و میگوید باید خود بدست شاه و هم در  
 نصیحت گفتیم پذیرفت و شاه را واقعه سال ۱۲۵۸ در خیابان بنوعیکه در بخش سابقه است  
 برادر گذشت و از قدرت و عظمت بهی که از جن ششید در عینا چنین جوانی را بمشورت فرمود  
 لرزه بر اندام افتاد و پس از اظهار تیرت و تعجب فرماد که جوان را حاضر کردند و او با و تار و کمان